

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»  
سال پنجم، شماره اول (بهار ۱۳۹۶)

### بررسی مقوله‌ی جانشینی

## به عنوان عنصری کم‌کوشانه در قران کریم

(مطالعه موردی ده جزء پایانی)

امیرحسین رسول نیا<sup>۱</sup>

صدیقه جعفری نژاد<sup>۲</sup>

### چکیده

زبان قران زبانی است که اختصار در آن بی‌نظیر است. از آن جایی که می‌طلبد که این کلام الهی در سینه جای گیرد پس نیاز به الفاظی موجز و گرانبها دارد که در عین اختصار پرمایه باشند. کم‌کوشی زبانی مقوله‌های فراونی دارد که یکی از آن محور جانشینی است. به این صورت که سازه‌ای پر مغز و مختصر جایگزین سازه‌ای طولانی می‌شود. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی برآنست تا جلوه‌های کم‌کوشی‌های زبان را در مقوله‌ی جانشینی مورد واکاوی قرار دهد. این محورها عبارتند از جانشینی آوایی، لغوی، نحوی، بلاغی. چنین استنباط می‌شود که مخاطب قران از اُمّی گرفته تا مخاطب اعصار مدرن نیازمند کلامی است که در حافظه ذخیره گردد؛ زیرا زبانها به سرعت به سمت ساده شدن به پیش می‌روند. بنابراین کلام قران به نحوی به همگونی آواها و گزینش واژگان پرداخته که توازن در آن رعایت شده، هر نسلی می‌تواند از آن بهره گیرد و آن را به سینه سپارد.

**کلیدواژه‌ها:** قران، اقتصاد زبانی، کم‌کوشی، اختصار، جانشینی

---

\*تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۰۱

rasoulnia@kashanu.ac.ir

۱- نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان

jafarimotarjem2014@gmail.com

۲- دانشجوی دوره دکتری رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان

## مقدمه

زبان پدیده‌ای اجتماعی است که مردم برای برقراری ارتباط با یکدیگر از آن استفاده می‌کنند. بنابراین کالای زبان باید به گونه‌ای باشد که خریدارانش از آن سود ببرند. به این صورت که مخاطب بهایی اندک پردازد و در عوض کالایی پرگهر و گرانبها دریافت نماید. کلام قرآن از این دست می‌باشد و هیچ زبانی نمی‌تواند با آن برابری کند؛ زیرا در عبارات کوتاه و حتی حروف آن گنجینه‌ای از معانی سپرده شده است.

و مخاطب قرآن بدون صرف انرژی زیاد و با کمتر درگیر کردن اندامهای عضلانی گفتار معانی بسیاری را دریافت می‌دارد. این آیه می‌تواند نمونه‌ای خوب برای تایید این سخن باشد آنجا که می‌فرماید: «قالوا سلاما قال سلام» (ذاریات/۲۵) یعنی زمانی که فرشتگان به حضرت ابراهیم سلام کردند (قالوا سلاما) حضرت ابراهیم در جواب آنان فرمود: (سلام) و به صورت جمله‌ی اسمیه آورد به طوری که سلام مبتدا است و خبر آن (علیکم) محذوف می‌باشد. گفتنی است که جمله‌ی اسمیه دلالت بر ثبوت و دوام دارد پس حضرت ابراهیم درودی جاویدان به آنان فرستاد و بدینسان جواب سلام را بهتر داد (تفتازانی، ۱۳۸۸؛ ۱۵۲) بنابراین کلمه‌ی سلام علاوه بر حذف (علیکم) و دلالت بر ثبوت و دوام پاسخی نیز به این پرسش مقدر است که ابراهیم در جواب سلام آنان چه گفت (همان). پرواضح است که چنین کلامی پربار در قالب الفاظی اندک به سرعت در گوش مخاطبش می‌نشیند. یا در آیه‌ی دیگری از قرآن می‌بینیم: «نحن أعلم بما يستمعون به» (اسراء/۴۷). به طور کلی فعل استمع یا با الی می‌آید یا بدون الی و به معنی گوش کردن است. در این آیه با حرف باء آمده است. وقتی با این حرف بیاید متضمن چند معناست یعنی توسع معنایی در خود دارد و آن «احساس و شعور و تأثر است یعنی ما می‌دانیم آنچه را آنان هنگام شنیدن احساس و درک می‌کنند و می‌دانیم آنچه را که متأثر از آن می‌شوند و آنچه را که نجوای آنان از آن پرده برمی‌دارد» (فاضل، ج ۱، ۱۴۲۶؛ ۳۲). این باب تضمین است که نشان می‌دهد اگر فعل با حرفی غیر از حرف مخصوص خود بیاید معنا به چند صورت تأویل می‌گردد.

بنابراین انسان از سویی مایل است با حداقل تلاش مفهوم خود را به دیگری منتقل کند و از سوی دیگر مایل است با حداقل تلاش فکری، بیشترین اطلاعات را دریافت کند. (هویدا، ۱۳۷۸؛ ۳۲۸). لذا برای دستیابی به این مهم به میانه‌روی و اقتصاد روی آورده است و این میانه‌روی پدیده‌ای است که منحصر به یک زبان خاص نیست. در حقیقت ترکیب جملات و آوای تمام زبانهای جهان تحت الشعاع آن قرار می‌گیرد (یاقوت، ج ۱، ۱۹۹۵؛ ۳۰۷). روشهای اقتصاد زبانی و کم‌کوشی در قرآن فراوان است که ذکر همه‌ی آنان در این مقال نمی‌گنجد.

یکی از روش‌های کم‌کوشی «جایگزینی» می‌باشد که کاربرد آن می‌تواند باعث اختصار سازی، تسهیل و فشرده‌سازی معانی فراوان در یک لفظ گردد. جانشینی یکی از فرایندهایی است که در زبان قرآن کاربرد زیادی دارد به طوری که یک کلمه قدرت ذخیره‌سازی مفاهیم زیادی را در دل خود دارد و به جای یک کلمه کلمه‌ای دیگر به کار می‌رود و این تراکم معنایی را که یک کلمه در خود حمل می‌کند هم باعث صرفه جویی در زمان و هم باعث کمتر درگیر کردن عضلات زبان و ذهن می‌شود. پرواضح است که انسان نیز ذاتاً جوای اختصار و افاده است و نه اطالهی ممل. بنابراین گزیده‌گویی نه تنها نقصی در زبان ایجاد نمی‌کند که امری پسندیده و مقبول به شمار می‌آید و شیوه‌ای کم‌هزینه برای پیشبرد پیام است و به راستی که بهترین کلام گزیده‌ترین آنست. هرچه باشد، موارد اختصار کم‌کوشی - هایی هستند که گوینده را به تولید حداقل عناصر زبانی و شنونده را به دریافت حداکثر وضوح و تأمل در مفهوم وا می‌دارد.

### ضرورت تحقیق

مبحث اقتصاد لغوی که به نوعی ایجاز و توسع معنایی است، فنی است ادبی که کلام را تا سر حد بلاغت به اوج می‌رساند و موجب کنکاش و تلاش ذهنی برای یافتن معانی پنهان در بطن کلامی موجز می‌شود. این پژوهش ده جزء آخر قرآن کریم را گزینش نمود؛ چراکه اکثراً با درون‌مایه‌ی اخلاقی و استقامت در برابر هر گونه اندیشه‌های مخالف، مومنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و با چینش واژگانی اندک و حکمت‌های فراوان در بطن خویش مخاطب را به اندیشه‌ای آزاد وا می‌دارد تا با تفکر در مورد این الفاظ و جملات به اسرار پنهان در آن پی برده و با دقت و موشکافی در آن ظرافت‌های تفسیری‌اش را کشف کنند.

### پیشینه و پرسش‌های تحقیق

توجه به اصل اقتصاد زبانی نگرشی جدید است و تاکنون پژوهشهایی هم در این راستا صورت گرفته که به شرح ذیل می‌باشد: ۱- کتاب «الاقتصاد اللغوی فی صیغة المفرد» در سال ۲۰۰۱ از فخرالدین قباوه. این کتاب به بررسی پژوهشهای زبانشناسانه و ویژگیهای اقتصادی زبان عربی پرداخته و آن را در قالب بافت مفرد و ضوابط آن از جمله تنظیر و تمثیل و تعلیل بررسی نموده است ۲- «سمات الاقتصاد اللغوی فی العربیة» از ورده غدیری نگاشته شده در سال ۲۰۰۲- ۲۰۳۳ در جامعه‌ی الحاج خضر الجزایر. این پایان نامه شامل دو فصل است که فصل اول آن اقتصاد زبانی از منظر آوها و

ریتم و آهنگ آواها و فصل دوم شامل عناصر نحوی و ساخت جمله و تنوین و اختصار و اضمار که نمونه‌های استخراجی آن برگرفته از کتب نحوی و بلاغی مشهور و شعر عرب است. ۳- معیار الاختصار والایجاز فی الخطاب النقدي والبلاغی فی القرنین الرابع والخامس الهجرین؛ از ابراهیم محمد محمود الحمدانی و محمود خلیف خضیر الحیانی در سال ۲۰۰۷. این مقاله به بررسی معیارهای اختصار و ایجاز در دو قرن مذکور می‌پردازد و ابزارهای بلاغی و نقدی را در جهت نکو شمردن شعر و ادبیات آن زمان بررسی می‌کند. ۴- «الاختصار سمة العربیة» از عبدالله جادالکریم این کتاب در سال ۲۰۰۶ چاپ شده و به جمع‌آوری آراء دانشمندان نحوی و بلاغی در مورد اختصار و انواع حذف پرداخته است و سپس اسباب اختصار را بررسی نمود است. ۵- «تأثیر ایجاز و اختصار در خواندن و درک مطلب به زبان فارسی» از جلال رحیمیان و همکاران. این مقاله در سال ۱۳۸۵ به چاپ رسیده و نویسندگان تأثیر ایجاز و اختصار را در چهار متن روزنامه‌ای بررسی کردند و موارد اطناب و حشو آن متن‌ها را حذف و تعدیل نموده‌اند و تأثیر مثبت متن مختصر را در تست به عمل آورده مشاهده نمودند. بررسی محتوای پژوهش‌های صورت گرفته نشان از آن دارد که هیچ کدام از این نویسندگان به اصل کم‌کوشی از منظر جانشینی در قرآن اشاره‌ای نداشته‌اند. پژوهش حاضر ضمن بهره‌گیری از کاوش‌های صورت گرفته به این اصل پرداخته و نویسندگان با تقسیم‌بندی مدون در این خصوص، محور جانشینی را در چهار سطح دستوری، واژگانی، آوایی و بلاغی (کنایه، استعاره، استیناف) مورد واکاوی قرار دادند و مقاله می‌کوشد به این پرسشها پاسخ گوید: - جلوه‌ها و مقوله‌های کم‌کوشی مبنی بر جانشینی شامل چه مقوله‌هایی است؟

- رعایت اصل اقتصاد چه تأثیری در کلام دارد؟

### جلوه‌هایی از کم‌کوشی‌های جانشینی

جانشینی یکی از مقوله‌های اقتصاد زبان است. به این صورت که ذهن و اندامهای عضلانی کمتر کار می‌کنند ولی معانی بیشتری دریافت می‌دارند. اینک به ذکر نمونه‌های از جانشینی در قرآن می‌پردازیم.

#### ۱- جانشینی در سطح آوایی

تغییرات آوایی بر روی واجها یکی از راه‌های ایجاد سهولت در نطق است. قرآن کریم حتی به کوچکترین واحد زبانی که واج می‌باشد نیز اهتمام ویژه‌ای داشته است. زبان‌شناسان برای عوامل

دگرگونی آواها چند علت قائل‌اند که یکی از این علل، تئوری سهولت می‌باشد این تئوری می‌گوید انسان به هنگام تلفظ آواهای زبان خود در فعالیت عضلانی اندامهای گفتار مایل به میانه‌روی و انتخاب آسانترین راه است البته به شرط رسیدن به هدف خود و بیان معانی و رسایی آن به مخاطب. از این رو انسان مایل است آواهای مشکل را که نیاز به فعالیت عضلانی بیشتر دارند به آواهای آسان تبدیل کند (انیس، ۱۳۷۴؛ ۲۰۵). یکی از روشهای ایجاد سهولت در نطق، ابدال می‌باشد که به همگون‌سازی آواها منجر می‌شود.

ابدال یکی از اصطلاحات علم صرف است و به معنای قرار گرفتن یک حرف به جای حرف دیگر می‌باشد. گاهی حرفی جانشین حرفی دیگر می‌شود «تا آن حرف جانشین با مجاورش همخوانی و مجانست داشته باشد یا به آن حرف نزدیک باشد یا در گوش خوش بنشیند» (غلام نبی، ۱۹۸۹م: ۳۰۰). به عنوان مثال؛

«علی الأرائک متکئون»: متکئون از وکأ گرفته شده سپس به باب افتعال رفته و به (اوتکأ) تبدیل گشته و در پایان بوسیله‌ی فرایند ابدال و ادغام به ائکا تغییر یافته و اسم فاعل آن نیز متکئ است. «واو» از آواهای لبی است و «ت» از اصوات نوک زبانی و در صورت نطق (واو)، اندامهای گفتار بیشتری درگیر می‌شوند و زبان این را نمی‌پذیرد لذا در مجاورت (ت) تبدیل به (ت) می‌شود تا اصوات همگون شوند و از ویژگیهای بارز زبان قرآن هماهنگی و انسجام میان اجزای آن در حرکات و اصوات می‌باشد (سامرائی، ۱۳۷۶: ۳۱). مثال دیگر؛

یا ایها المدثر. ریشه‌ی این کلمه از «دثر» است که به باب افتعال رفته ← (ادتثر). هر گاه دو آوا یکی مهموس و دیگری مجهور باشد و با یکدیگر تلاقی کنند یکی از آندو تغییر می‌یابد تا هر دو آوا مهموس یا مجهور شوند و انگیزه‌ی این همگون‌سازی تعادل در فعالیت عضلانی از طریق کوتاهترین راه می‌باشد (انیس، ۱۳۷۴؛ ۲۲۲). لذا (ت) تبدیل به (د) شده ← (اددثر سپس دو (دال) با هم ادغام شده ← (ادثر که اسم فاعل آن هم ← مدثر است. انتقال زبان از مخرج (ت) به مخرج (ث) جمع بین دو عمل متناقض را برای ما فراهم می‌آورد. صدای ث دارای صفت رخوت و سستی است و صدای د انفجاری است در این دو عمل موقعیت زبان نسبت به کام بالا و دندانهای پیشین متفاوت است زیرا در تلفظ ث فضایی برای نفوذ هوا وجود دارد اما در ت زبان کاملاً به کام بالا می‌چسبد و هوا حبس می‌شود در حالی که اگر ت به د تبدیل شود باعث می‌شود موقعیت واحدی و عمل واحدی برای زبان ایجاد شود و در این صورت تعادل محسوسی در فعالیت عضلانی به وجود می‌آید (انیس/۱۳۷۴؛ ۲۲۰).

تبدیل شدن یک حرف به حرف دیگر چیزی جز روانسازی نیست و ابدال برای گریز از ثقل و سنگینی واژگان وضع نهاده شده است. گاهی کراهت از دو یا سه حرف همجنس وهم‌مخرج باعث شده که صوتی جانشین یکی از حروف مجانس شود؛ زیرا وقتی زبان آن صوت را تلفظ می‌کند، از موضع نطق رهایی نمی‌یابد بلکه مدت طولانی‌تری را درنگ می‌کند تا همان صوت را دیگر بار ادا کند و این وضعیت، عقل و ذهن را به تکاپوی بیشتری وا می‌دارد. بنابراین برای کاستن از این تکاپو به روان‌سازی واژه روی آورده شده است. به عنوان مثال؛

**مزدجر:** از ماده (زجر) است که به باب افتعال رفته و (ت) در مجاورت (ز) تبدیل به (د) شده

**مژمّل** از ماده (زمل) که به باب تفعّل رفته و در اصل باید متزّمّل می‌شد که (ت) در مجاورت (ز) تبدیل به (ز) و دو زاء در هم ادغام شده‌اند. از آن جایی که (ت) حرف مهموس است و (ز) مجهور می‌باشد فعالیت دستگاه آوایی با خروج از همس به سمت جهر بیشتر می‌گردد لذا (ت) که زاید است به (ز) تبدیل می‌شود (ظبیان، ۱۹۹۷؛ ۹۷) و دو (ز) در هم ادغام می‌شوند. زبان‌شناسان این دگرگونی آوایی را کم‌کوشی می‌دانند نه تنبلی زیرا تنبلی کار و خواسته‌ی انسان را برآورده نمی‌سازد اما تعادل در فعالیت عضلانی او را از کوتاهترین راه به هدف می‌رساند (أنیس، ۱۳۷۴؛ ۲۰۵). و نیز گفته شده که ابدال و ادغامی که صورت می‌گیرد علاوه بر گریز از ثقل ناخوشایند برای ایجاد انسجام آوایی است (تمیمی، ۲۰۰۳؛ ۶۳)؛ زیرا این انسجام کلام را روان می‌سازد. ابدال کمک شایانی به پویایی و انگیزش زبان می‌کند و نقش ویژه‌ای در رشد و شکوفایی آن دارد و غرض اصلی آن سهولت و راحتی تلفظ و اقتصاد و میانه‌روی در تلاش عضلانی است که در اثر صعوبت اصوات مجاور پدید می‌آید.

یکی دیگر از ابدالهای شایع تبدیل (ت) به یکی از حروف استعلاست و علت تبدیل شدن ت افتعل به (ط، ص، ض) هنگامی که فاء‌الفعل (ص، ض، ط) باشد این است که دو صوت با هم تلاقی می‌کنند که یکی مطبق (بسته) و دیگری منفح (باز) است لذا برای ایجاد تناسب و همگون‌سازی هر دو مطبق می‌شوند تا نطق آسان شود (همان؛ ۴۵). و نیز به علت این که این سه حرف از حروف استعلا هستند (حروفی که جهر و درشت تلفظ می‌شوند) و حروف استعلا بر دیگر حروف در هنگام نطق غلبه دارند لذا بر (ت) غلبه کرده‌اند (ظبیان، ۱۹۹۷؛ ۹۹-۱۰۰). مانند این افعال که در باب افتعال به این صورت در آمده‌اند؛ یخصّمون (اصل: یختصمون) / یضّرعون (اصل: یتضرعون) / یطّیرون (اصل: یتطیرون) / یصطرخون (یصترخون). در تمام موارد فوق هدف از ابدال ایجاد همگونی است و انگیزه‌ی اصلی در تمایل به همگونی و ناهمگونی تعادل در فعالیت عضلانی به هنگام تلفظ است. اما یک نوع ابدال آوایی

هم وجود دارد که علاوه بر ایجاد تغییر در ساختمان کلمه در نطق هم تغییر معنایی به وجود می‌آورد به طوری که با جایگزینی حرفی به جای حرف دیگر مفاهیمی به آن افزوده می‌شود به دو واژه‌ی (رجس و رجز) در این آیات بنگرید؛

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» (۳۳/احزاب) و «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ»: (سین) از حروف مهموس است که دلالت بر گناهایی دارد که در نهم صورت می‌گیرد و هیچ سر و صدایی در آن وجود ندارد ولی (ز) از حروف مجهوری است که در کلمه‌ی رجز دلالت بر عذاب دردناکی دارد که در اثر آلوده شدن انسان به رجس پدید می‌آید (ظبیان، ۱۵۶؛ ۱۹۹۷). همانگونه که ملاحظه گردید خداوند برای اهل بیت کلمه‌ی رجس را می‌آورد تا خاطر نشان سازد که آنها گناه پنهانی انجام نمی‌دهند؛ زیرا همین گناهان پنهانی است که رفته رفته گناهان آشکار را در پی دارد. بنابراین کلمه‌ی رجس این دلالت را دارد که آنها از هر پلیدی که منجر عذاب می‌شود در امانند کما این که (الف و لام جنس) هم تاکید همین مطلب می‌باشد.

اما کلمه‌ی (رجز) عذاب دردناک حاصل از رجس است و خداوند برای عذاب دردناک و جان‌گداز حرف مجهور را جایگزین مهموس می‌کند و این است عظمت قرآن که جابجایی یک حرف در آن دلالتی متفاوت از حرف دیگر پدید می‌آورد. بدین‌سان است که کاربست آواها در قرآن منحصر به فرد است و ویژگیهای صوتی آن متناسب با موضوع می‌باشد.

توزیع آواها و هماهنگی آن با معانی در جای جای قرآن مراعات شده و خداوند چه به حق فرموده است که «وَيَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ» (قمر/۱۷). این آیه یعنی به درستی که قرآن را آسان کردیم از برای حفظ و قرائت، به نحوی که کل آن از حفظ تلاوت می‌شود. و از میان کتب آسمانی، قرآن تنها کتابی است که قابلیت حفظ را دارا است. و تیسیر برای شیعی، آسان کردن آن است، به نحوی که مشقت زیادی در آن بر نفس نباشد (حسینی به نقل از طبرسی، ۱۳۸۸؛ ۷۸) برخی برآنند که مقصود این آیه «ویژگیهای آوایی منحصر به فرد قرآن است» (مرینی، ۲۰۱۳؛ ۷۷) که آواها را آسان و همگون ساخته است.

گاهی برخی فعل‌های ثلاثی به وسیله‌ی ابدال آوایی دچار تغییراتی شده و تبدیل به رباعی می‌شوند که در پس این پدیده اهدافی مثل تکرار نهفته است. به عنوان نمونه؛

فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ (شمس/۱۴). اصل فعل دمدم (دم) است که دال جایگزین یکی از (میم)ها شده است تا اشاره داشته باشد به نابودی و هلاکت و تکرار آن و این گونه ساختارهای آوایی یکی از

معجزه‌های بیانی قرآن کریم است. (ظیبیان، ۱۹۹۷؛ ۱۱۷). فعل زحزح نیز همین طور اصل آن زح است یکی از (حاء)ها تبدیل به (ز) شده و این گونه مثالها افاده‌ی تکرار می‌کنند (همان/۱۱۶).

## ۲- جانشینی در سطح دستوری

### ۲-۱- اضمار

اضمار راهی است کوتاه و میانبر که از تکرار مرجع جلوگیری می‌نماید علاوه بر این به کارگیری ضمائر راهی را برای کاوش ذهنی می‌گشاید تا مخاطب را برای یافتن مرجع آن به کند و کاو وا دارد و این درگیری ذهنی برای فهم مرجع موجب تکرار مفهوم و جایگیر شدن آن در جان شنونده می‌شود بدون اینکه مخاطب خود در پی آن باشد. به آیه‌ی زیر بنگرید:

- إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا (۳۷/محمد)؛ هرگاه کسی اموال شما را مطالبه کند (سه ضمیر در یک عبارت کوتاه؛ هو مستتر + کم +ها).

این آیه در بردارنده معانی گسترده است که در بطن این ضمائر گنجانده شده است به عبارت دیگر خداوند مقصود خویش را به صورت عام و همگانی بیان داشته است و به مخاطب خاصی اشاره نکرده است تا نام ویژه آن را به کار برد. به این صورت که ضمیر مستتر (هو) به هر انسانی با هر ویژگی اطلاق می‌شود خواه آن فرد کافر باشد یا مومن، عرب باشد یا عجم و... این شمولیت در ضمائر بیش از اسم ظاهر جلوه می‌کند و زبان را به سمت و سوی موجز شدن پیش می‌برد. از طرف دیگر به کارگیری ضمیر سببی است برای دقت در فهم مرجع آن، به بیان دیگر خواننده را وادار می‌سازد تا در اصل مرجع آن دقت نماید و این دقت در فهم الفاظ با تکرار ضمیر موجب برجستگی مقصود متکلم می‌شود مانند این آیه از قرآن کریم:

### ۲-۲- صفت جانشین موصوف

جایگزینی صفت به جای موصوف سبب پویایی و شرکت دادن مخاطب در امر محذوف می‌شود؛ چرا که ذهن شنونده در پی اجزای محذوف به تکاپو می‌افتد و در پی تکمیل نمودن اجزای سخن بر می‌آید. به عنوان مثال؛ وقالوا صوابا؛ که در اصل قولاً صواباً است و خداوند با حذف (قول) و آوردن (صواباً) سخن را تعالی بیشتری داده است؛ زیرا عنصر بجمانده بار معنایی عنصر محذوف را نیز به دوش می‌کشد و معنای بیشتری را حمل می‌کند.



وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ؛ الجوارى جمع جارية می‌باشد و صفت است برای (السفن؛ کشتی‌ها). در اینجا حذف موصوف باعث شده که برجستگی معنای کلام بیشتر گردد؛ چرا که اشاره کردن به جوارى نشان دهنده حرکت و جریان آب دریاست و دریا محل عبرت است و انسان را به این اندیشه فرو می‌برد که چگونه خداوند جریان آن را به دست گرفته است (ابن عاشور، بی‌تا؛ ۱۰۶).

### ۳-۲ جایگزینی حروف معانی به جای جمله

حروف به دو دسته‌ی معانی و مبانی تقسیم می‌شوند. مبانی آنهایی هستند که ساختمان کلمه را تشکیل می‌دهند و حروف معانی حروفی هستند که جداگانه خود یک کلمه هستند و هرکدام بر معنایی خاص دلالت می‌کنند مثلاً؛ حروف مشابه بالفعل (إِنَّ، لَيْتَ، لَعْلَ، كَأَنَّ، لَكِنَّ) به ترتیب معانی این افعال را در دل خود جای داده‌اند (أَأَكَّدُ، أَتَمَنَّى، اترجى، أشبه، أستثنى). حروف معانی در زبان عربی نقش ویژه‌ای در اختصار کلام دارند. اینک به عنوان مثال به ذکر نمونه‌ای از حرف ندا در قران می‌پردازیم؛

«وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا» (۳۷/فاطر)

این آیه که نوعی مفهوم دعایی را بیان می‌کند با بیان جمله نداءیه (رَبَّنَا) که بدون حرف ندا بیان شده است اوج اختصار را می‌رساند به این صورت که کلام مناسب با حالت متکلم بیان شده است چرا که متکلم با توجه به ضیق درونی اش مجالی برای بسط کلام ندارد تا از این طریق در خواست تعجیل در اجابت را در کلامش بگنجانند. لذا این گونه کلام با اختصار در لفظ گستردگی مقصود و مفهوم را دو چندان می‌سازد.

به طور کلی «هرگاه کلمه‌ای کاربرد آن شیوع پیدا کند، بیش از همه در معرض اختصار قرار می‌گیرد و اسلوب ندا یکی از اسالیب شایع گفتار عرب‌هاست» (انیس، ۱۳۷۴؛ ۲۱۲) که تبدیل به سازه‌ای مختصر شده است.

### ۴-۲- تضمین نحوی

اصل تضمین یکی از اسالیب ایجاز کلام و ارتقاء سطح هنری و بلاغی آن است. به این صورت که متکلم برای بیان مقصود خویش از کلامی بهره می‌جوید که می‌بایست در چندین جمله آن را بیان کند اما بر اساس اصل تضمین از حکمی استفاده می‌کند که در بردارنده چندین حکم در بطن خویش است. بنابراین فایده آن ایجاز لفظی و توسع معنایی است که یک کلمه معنای دو یا چند کلمه را ادا می‌کند.

کند(ابن هشام ۱۳۷۸ ه، ج ۲: ۱۸۹۷) به عبارت دیگر تضمین آن است که یک کلمه بدون داشتن قرینه لفظی، معنایی بیش از استحقاق خود را در بر گیرد( عکبری ۱۴۱۹: ۲۶۶) تا کلام را بلیغ تر و موجز تر در بیان مقصود خویش قرار دهد. (میدانی، ۱۴۱۶، ج ۲: ۵۰). بنابراین یک کلمه یا حرف جانشین چند می‌شود

قرآن کریم که سرشار از ایجاز و اقتصاد در کلام است، این فن را در حد اعجاز به کار برده است که مخاطب بلیغ را به شگفتی وا می‌دارد. در این مقال به نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود که تضمین نحوی را به خوبی نشان می‌دهد. خداوند در سوره انسان می‌فرماید: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ...» (آیه ۶). در این آیه خداوند در یک جمله کوتاه به پاداش بندگانش اشاره می‌کند و در کلمه (یشرب) که به معنای نوشیدن است معنای دیگری را گنجانده است که بر تسخیر جهان در برابر بندگانش دلالت دارد به این صورت که یشرب همراه با حرف «باء» دال بر ابزار و ادات نوشیدن قرار می‌گیرد که این از باب تکریم بر بهشتیان است (عبدالرسول سلمان، بی تا: ۲۷) به دیگر بیان این جمله بدون حرف (باء) دلالت بر این مطلب دارد که بهشتیان خود را بر چشمه‌ها عرضه می‌دارند و بدین سان است که خداوند با گنجاندن حرف (باء) چشمه سارها را مسخر عابدانش قرار داده تا همچون ابزاری در اختیار آنان قرار گیرد. این معنای لطیف گونه در پی اقتصاد لفظی مخاطب را به درک والای علو مقام بندگان خالص می‌رساند. یا در جایی دیگر خداوند می‌فرماید: «وما هو علی الغیب بضنین» (تکویر/ ۲۴) ضنین در اینجا متضمن چندین معناست؛ ۱- متهم ۲- ضعف توان در تبلیغ ۳- بخل ورزیدن در تبلیغ و کتمان همانند کاهنان (فاضل، ج ۱، ۱۴۲۶: ۴۵۰) همین امر معنای جامع‌تری را در قالب لفظی اندک گنجانده است که در پی تضمین نحوی اقتصاد زبانی را به خوبی نشان می‌دهد.

### ۳- جانشینی در سطح واژگانی

#### ۳-۱- اسم الفعل و نام آوا:

اسم الفعل و نام آواها سازه‌های کوتاهی هستند که حامل معنای فعل می‌باشند و نوعی مبالغه در آنها وجود دارد و مبالغه و کوتاهی لفظ و سرعت فهم در آنها همگی دلالت بر کم‌کوشی زبانی دارد(عقیقی، ۱۴۱۷: ۳۵۵) به عنوان مثال:

«والقائلین لإخوانهم هَلْمٌ» (احزاب/ ۱۸). (هلم) اسم الفعل امر به معنای (بیا) می‌باشد که تاکید هم در خود دارد؛ زیرا تاکید در اسم الفعل بیشتر از خود فعل است. در جای دیگر آمده؛

لاتقل لهما أفّ: «أف» اسم الفعل به معنای (أتضجر: بیزارم) و مبالغه‌ی صیغه‌ی مضارع است. بنابراین مختصرتر از اینست که گفته شود: (أتضجرُ كثيراً). لذا علاوه بر مبالغه‌ی موجود در اسم الفعل علت دیگری نیز وجود دارد که آن را اقتصادی‌تر از فعل قرار داده و اینست که تعداد حروف آن کمتر است. نام آوا یا اسم صوت هم همین نقش را بازی می‌کند به عنوان مثال:

إِذَا أَلْقُوا فِيهَا سَمْعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورُ (ملک/۷): شهیق نفس طولانی و ممتد را گویند و نیز نفسی در سینه که به سختی بالا آید و به صدای لهیب آتش «شهیق» می‌گویند و این از باب نهایت وخامت آن می‌باشد. و معنای آیه این است که: وقتی کفار در جهنم ریخته می‌شوند، صدای شهیقی از آن می‌شنوند، شهیقی که چون مغناطیس، آنان را به داخل خود می‌کشاند، همانطور که با شهیق، هوا داخل سینه کشیده می‌شود، در حالی که جهنم جوشان است و ایشان را مانند نخودی که در دیک جوشان بالا و پائین می‌شود بالا و پائین می‌کند (طباطبایی، بی‌تا؛ ۵۹۲). مشاهده شد که چگونه وخامت جهنم برای جهنمیان با ذکر یک نام آوا به تصویر کشیده است.

## ۲-۳- جانشینی مترادف

یکی از عناصر غنای زبانی پدیده‌ی مترادفات است. گرچه مسئله‌ی وجود ترادف مخالفان و موافقانی دارد اما امروزه تمام زبان‌شناسان بر امکان وقوع کلمات مترادف در هر زبانی از زبانهای بشری اتفاق نظر دارند و واقعیت ملموس نشان می‌دهد که هر زبانی مشتمل بر پاره‌ای از کلمات مترادف است اما یکی از عواملی که کلمات مترادف را به وجود می‌آورد، مسئله‌ی گویشهای مختلف است که هر گویشی نامی را بر یک چیز اطلاق می‌کرده (عبد التواب، ۱۳۷۶؛ ۳۵۸-۳۶۴). و قران کریم که کلام فصیح است مثل دریایی است که نهر کلمات را در خود سرازیر کرده و گویشها را در دل خود جا داده است و عامل مهمی در توسعه‌ی زبان عربی گشته و با مسئله‌ی ترادف توانسته «موجب گسترش و توسعه‌ی راههای فصاحت و بلاغت از نظیر ساختن سجع و تجنیس و قافیه و ترجیع و دیگر انواع صنایع بدیعی شود» (سیوطی، ۱۹۵۸، ج ۱؛ ۴۰۶) و همین فصاحت و بلاغت است که مخاطب قران را جذب می‌کند. این مترادفات در قران هر کدام دلالت‌هایی دارند که قران برای هر دلالتی یک نوع آن را آورده است. مانند موارد ذیل:

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ عَزِيزٍ (معارج/۳۷) : گروه گروه، از راست و از چپ [هجوم می‌آورند]؟  
(عزین) بجای اینکه جماعات دو بار تکرار شود، آمده است و ابو عبیده گفته کلمه «عزین» به معنای جماعات متفرق است (علامه طباطبایی، بی‌تا: ۲۹).

قَبْلَ الْخَرَّاصُونَ (ذاریات/۱۰) اصل کلمه (خرص) عبارت است از سخنی که با گمان و تخمین و بدون علم زده شود، و چون چنین سخنی در خطر این هست که دروغ در آن رخنه کرده باشد، لذا کذاب دروغ پرداز را هم خراس گفته‌اند (همان). لذا این کلمه به جز کلمه‌ی دروغ مفاهیم دیگر را هم در خود گنجانده است.

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ: النفر: گروه کمتر از بیست را نفر گویند (ابن عاشور، ج ۱۵: ۵۸). و بجای الجماعة التي تقل من عشرين، (نفر) آمده است که معانی جمله مذکور را در خود جا داده و می‌توان گفت که زبان قران زبانی است که ذخیره‌سازی مفاهیم زیادی را در یک کلمه دارد و این فشرده‌سازی معانی را که یک کلمه در خود حمل می‌کند هم باعث صرفه جویی در زمان و هم باعث کمتر درگیر کردن عضلات زبان و ذهن می‌شود. لذا گنجایش زبان قران برای ارائه‌ی مفاهیم والایی بدیل است.

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (شوری ۱۱) فطر به معنای (خَلَق) است اما اشاره به سرعت شکل‌گیری جهان هستی دارد (ابن عاشور، بی‌تا؛ ۲۴۹) و به معنای ابداع و خلق و آفرینشی است که نوع مخلوق آن برای نخستین بار بوده و شبیه و نظیری پیش از آن نداشته است. (رهنما، ۱۳۴۶؛ ج ۳، ص ۴۶۵). ابن عباس می‌گوید نمی‌دانستم معنای (فاطر) چیست تا اینکه دو بادیه نشین را دیدم که بر سر یک چاه با هم نزاع می‌کنند و یکی از آنها گفت «أنا فطرتها» یعنی اول من آن را شروع کردم (ابن عاشور، بی‌تا؛ ۲۴۹). بنابراین خداواند برای اینکه به مخاطب برساند که هم آفریننده است و هم به سرعت آفریده و هم اینکه نخستین بار آفریده و آفرینشش نظیر ندارد، (فاطر) را بجای (خالق) آورده که در بردارنده‌ی همه‌ی آن معانی است.

پدیده‌ی مترادف عاملی در جهت توسعه‌ی الفاظ است و تنوع تعبیرات در قران به حدی است که زبان عربی را پر بار و غنی ساخته و برای هر موقعیتی و هر دلالتی تعبیر خاصی را به کار بسته است و هریک از کلمات مترادف متناسب با یک جنبه از جنبه‌های گوناگون مدلول‌اند.

#### ۴- جانشینی در سطح بلاغی

##### ۴-۱ - کنایه

کنایه آرایه‌ای است دارای دو لایه: روساخت و زیر ساخت. رو ساخت آن همان منظوقی است که به وسیله‌ی قواعد نحوی به هم متصل شده است و مخاطب آن را دریافت می‌کند و زیرساخت آن در واقع معنای بسیار گسترده‌تر از کلام ملفوظ است که مخاطب با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی

خود آن را دریافت می‌کند. این ابزار زبانی سخن را کوتاه‌تر می‌کند به این صورت که یک لفظ یا یک عبارت کوتاه می‌تواند جانشین عناصری طولانی شود. به طور کلی انسان نیاز دارد که بین ورودی و خروجی ذهنش یک نوع توازن ایجاد نماید. لذا اگر ورودیها را پیام وارده و خروجی را فهم و ادراک در نظر بگیریم پس بایستی یک نوع توازن بین آنها برقرار باشد. از این جهت است که کنایه یک ورودی است سازمان یافته که می‌تواند با ایجاد توازن و اجتناب از سخنی طولانی‌تر پردازش مفاهیم مورد نظر را در قالبی کوتاه و موجز ارائه دهد و ذهن انسان هم کلام منظم و مختصر را زودتر در خود حل می‌کند. به عنوان مثال؛

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (شوری/۱۲): «له مقالید» کنایه از مالکیت است و این آیه کنایه از اینست که خداوند «به تنهایی مالکیت خزائن آسمان و زمین از آن اوست» (شقیطی، ؛ ۶۰). (مقالید) یک ورودی آسانی است که خروجی (درک و فهم) و به حافظه سپاری را تسهیل بخشیده؛ زیرا توانسته با ایجاد یک تصویر محسوس (کلید) امر معنوی (مالکیت یک نفره‌ی خزائن آسمان و زمین) را در فراروی مخاطب قرار دهد و کلام را تاثیر گذار کند. زیبایی کنایه در این آیه در پی معانی هنگفتی است که در کلمه مقالید نهفته است. این لفظ که در لغت به معنای مفاتیح و کلید هاست در محور همنشینی مفاهیم گسترده تری دارد. چرا که لفظ مقالید که مشتق از مقلاد است علاوه بر معنای گشایش و مفتاح، در کنار (السموات و الارض) نوعی زمامداری و مالکیت امور را به صورت ملموس در دیدگان مخاطب خویش قرار می‌دهد مالکیتی که برهان خالق عالم هستی و توحید ربوبیت را بیان می‌دارد. به عبارت دیگر لازمه ربوبیت تدبیر در امور و زمامداری آن است از طرفی دیگر اثبات کلمه (مقالید) برای آسمانها و زمین دال بر حوادث و آثار وجودی در عالم است که گشایش آن و تدبیرش به دست خداوند است. این گونه ظرافت کاری در الفاظ قرآن و نیز جایگزینی آنها در کنار هم هر مخاطبی را مسحور خویش می‌سازد که آیه زیر مبین همین مطلب است:

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (فاطر/۱۳): (قطمیر: پوسته‌ی نازک هسته‌ی خرما) و کنایه است از چیز اندک. خداوند خطاب به آدمیان می‌گوید: کسانی را که جز خدا فرا می‌خوانید و به آنها پناه می‌برید حتی بر پوسته‌ی نازک یک خرما مالکیت ندارند. چنانچه ملاحظه می‌گردد این کلام بیش از کلام صریح تاثیر گذار است؛ چراکه با تجسم پوسته‌ی نازک خرما این اندیشه به ذهن می‌رسد که مالک همه چیز خداست و فقط باید او را صدا بزنیم؛ زیرا کسی که مالکیت یک شیء ناچیز را نمی‌تواند داشته باشد چگونه می‌تواند ملجای برای انسان در برابر خدا باشد!

## ۴-۲ - استعاره

استعاره بزرگترین کشف هنرمندانه و عالی‌ترین امکانات در حیطه‌ی زبان هنری است و کارآمدترین ابزار نقاشی کلام می‌باشد (شمیسا، ۱۳۷۹؛ ۱۵۴). چرا که در استعاره ادعای همانندی به فراموشی سپرده می‌شود و مستعارله و مستعار منه یکسان به حساب می‌آیند؛ و با حذف یکی و جایگزینی دیگری در واقع گوینده به سمت تراکم معانی در الفاظ کوتاه حرکت می‌کند. اگرچه در زبان‌شناسی جدید جایگاه استعاره در اقتصاد زبانی به طور روشمند تبیین شده است اما نمی‌توان تلاش‌های علمای بلاغت قدیم از جمله «عبدالقاهر جرجانی» را در این مقوله نادیده گرفت. وی جایگاه استعاره را به دلیل اختصار موجود در آن والاتر از تشبیه دانسته و آن را لفظی اندک در قالب مفاهیمی فراوان برشمرده و گفته به وسیله‌ی آن جمادات را ناطق و سخنور و گنگ را فصیح و روشن و معنی پنهان را آشکار می‌بینیم (۲۰۰۵؛ ۳۳). این فن بیانی که قدرت فشرده سازی مفاهیم را داراست یکی از راه‌های ایجاز و اختصار در قرآن است که به ذکر نمونه‌هایی از آن پرداخته می‌شود:

وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸/تکویر) خداوند در این به آیه زیبایی فعل تَنَفَّسَ را با صبح همنشین کرده است که از ویژگی‌های آن حیات‌بخشی، روشنگری و احیای دوباره است؛ چرا که صبح تداعی‌گر بیداری پس از خوابی است که خداوند آن را به مرگ تشبیه کرده است. در این آیه لفظ «تَنَفَّسَ» که به دلیل فعل بودنش استعاره‌ی تبعیه است به صبح پویایی بخشیده که برای بیان این پویایی نیاز به آوردن واژگانی افزون‌تر نیست. مسئله‌ی دیگری که می‌توان در اینجا به آن اشاره کرد ارتباط تصویر سازی در استعاره با اقتصاد زبانی است به شکلی که تصویر برآمدن صبح که همچون انسانی است که نفس بر می‌آورد به صورت بسیار مختصر در سه کلمه بیان شده است. گفتنی است که انتخاب واژه‌ی تنفس به این دلیل است که با صبح ملائمت لفظی دارد. و خداوند به وسیله‌ی این استعاره تصویر و نقاشی زیبایی از صبح ترسیم می‌کند. در جای دیگر نیز در مورد شب می‌فرماید:

وَأَيُّ لَّهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلَمُونَ (یس ۳۷)

«سلخ» به معنای کندن پوست حیوان است (ابن عاشور، بی‌تا؛ ۱۸) خداوند روز را به پوست حیوانی تشبیه کرده و همانطور که پوست پوششی برای گوشت و ... است و آنها را می‌پوشاند روز هم مثل پوستی است که تاریکی را می‌پوشاند. بدین سان برآمدن و زوال روز را به کندن پوست تشبیه کرده و شب را به منزله‌ی جسم حیوان که پوست آن کنده شده قرار داده و با این استعاره زوال روز را به تصویر کشیده است. همانطور که ذکر شد استعاره یک ابزار نقاشی است و در اینجا تصویر دیداری و حرکتی ذهن مخاطب را پویا می‌کند و اثر گذاری کلام به مراتب فزون می‌گردد.

سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ (۱۶/قلم). خرطوم بینی حیواناتی چون خوک و فیل است و اطلاق آن بر انسان استعاره می‌باشد بنابراین این جایگزینی تصویری از ذلت و خواری انسانی است که توصیفش در آیات قبل آمده (... هَمَّاز، مَشَاء بِنَمِيم، عَتْلُ ...). همچنانکه داغ نهادن بر بینی کنایه از نهایت خواری و ذلت است و نیز کنایه از نهایت عجز و ناتوانی انسان است؛ زیرا بینی انسان برجسته‌ترین جای صورت وی است و نیز مجرای تنفس می‌باشد و حال که نشاندار شده به معنای این است که او اینک خوارِ خوار می‌گردد (ابن عاشور، بی‌تا؛ ۷۷). و اینکه بینی حیوان برای چنین انسانی استعاره گرفته شده اهانت و پستی وی با این تصویر دوچندان گردیده است و با ترسیم این بوم نقاشی اثر گذاری کلام به مراتب بیشتر از هنگامی است که سخن در معنای واقعی‌اش باشد.

### ۳-۴- استیناف

یکی دیگر از موارد جانشینی مبحث استیناف است. البته مراد استیناف نحوی نیست بلکه استیناف بیانی مدنظر است. استیناف که نمونه‌ای از فصل (در مقابل وصل) است، جوابی است از سوال مقدر و در دل آن سوالی نهفته است (تفتازانی، ۱۳۸۸؛ ۱۵۱). بنابراین این شگرد بلاغی دارای تکثیر معنایی در قالب الفاظ اندک می‌باشد (همان). به موارد زیر بنگرید:

در سوره‌ی نَبَأُ خداوند به توصیف جایگاه و حال جهنمیان می‌پردازد (لِلطَّاغِيْنَ مَأْبَا/ لَابِثِيْنَ فِيهَا أَحْقَابًا/ لَآيُذَوِقُوْنَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا... ۲۲-۲۶) می‌گوید آتش دوزخ بازگشتگاه این طغیانگران است که سالیان سال در آن می‌مانند و نه چیز خنکی می‌نوشند و نه نوشیدنی گوارایی. پس از وصف این توصیفات جوابی می‌آید (إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُوْنَ حِسَابًا: ۲۷ نَبَأُ) که پاسخی است بر پرسش مخاطب که چرا آنها این وضعیت را دارند و قران «برای رعایت اختصار و وقت، آن سوال را نیاورده و جواب نازل منزله‌ی سوال شده است» (تفتازانی، ۱۳۸۸؛ ۱۵۱). در استیناف علاوه بر آنکه یک سؤال حذف می‌گردد، حرف عطف نیز آورده نمی‌شود. یک نمونه‌ی دیگر استیناف آیه‌ی زیر می‌باشد.

در آیات سوره‌ی مزمل خداوند به پیامبر دستور می‌دهد برخیزنیمی از شب را و کمی از آن کم کن یا بر نصف آن بیفز و قران را با دقت و تأمل بخوان. ملاحظه می‌گردد که همگی این آیات با واو عطف آمدند و به این آیه که رسید (إِنَّا سَنُلْقِيْكَ عَلَيْهِ قَوْلًا ثَقِيْلًا: ۵/مَزْمَل) واو عطف نیامد و فصل صورت گرفت است. استیناف در این فصل جوابی است از سوالی که چرا باید پیامبر بیشتر شب را بیدار بماند و قران را با دقت و تأمل بخواند؟ بلافاصله جواب می‌آید که زیرا قرار است سخنی سنگین

بر وی القا شود که آیه‌ی بعد نیز در جواب سوالی است که به ذهن مخاطب می‌رسد که چرا شب برای عبادت و القای قرآن انتخاب شده که پاسخش این طور آمده است (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً) مسلماً نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و با استقامت‌تر است.

## نتیجه

۱- یکی از فرایندهای کم‌کوشانه زبان، جایگزینی می‌باشد که نقش بی‌بدیلی در اقتصاد زبانی ایجاد می‌کنند زیرا؛ به نوعی کوتاه شدگی، سهولت تلفظ، فشردگی معنا را در خود می‌گنجانند و این امر منجر به عدم دلزدگی و خستگی مخاطب و تسریع در پردازش اطلاعات می‌گردد.

۲- جایگزینی شامل مواردی از قبیل اضممار، حروف معانی، استعاره، کنایه، استیتاف، جانیشینی آوایی و... می‌باشد. به طوریکه در حیطه‌ی نحوی آن مثلاً اضممار نقش قابل توجهی در اختصار و با کاهش فعالیت اندامهای سخن سرعت انتقال مطلب را تسریع می‌بخشد. کنایه و استعاره نیز سازه‌های کوتاهی هستند که به جای عناصری بلندتر قرار می‌گیرند و با ایجاد یک تصویر باعث پویایی و اثر گذاری مطلب می‌شوند. همچنان که حروف معانی و اسم الفعل و نام آواها ساختارهای کوتاهی به شمار می‌روند که جمله‌ای را در خود تعبیه نموده‌اند.

۳- جایگزینی گاهی با حذف یک پدیده صورت می‌گیرد؛ مثلاً صفت به جای موصوف می‌نشیند که این امر سبب پویایی و شرکت دادن مخاطب در امر محذوف می‌شود؛ چرا که ذهن شنونده در جستجوی محذوف به تکاپو می‌افتد و در پی تکمیل نمودن اجزای سخن بر می‌آید و در آیات قرآن این پدیده و نیز کم‌کوشی‌های دیگر همگی بنا به مقتضای حال و حالت مخاطب به کار گرفته شده است. به طوریکه در اهمیت و وخامت یک موضوع و یک پدیده‌ی بسیار مهم یک اسم الفعل می‌تواند رسانایی گرا برای آن مفاهیم باشد.

۴- یکی دیگر از مواردی که برای ایجاد سهولت در زبان و نیز برای میانه‌روی در تلاش عضلانی ایجاد می‌شود، کم‌کوشی آوایی است بدین صورت که آوهای مشکل که نیاز به فعالیت عضلانی بیشتر دارند به آوهای آسان تبدیل می‌شوند. انگیزه‌ی اصلی در تمایل به همگونی اصوات، تعادل در فعالیت عضلانی به هنگام تلفظ است و گاهی ابدال آوایی علاوه بر ایجاد تغییر در ساختمان کلمه و ایجاد سهولت نطق، تغییر معنایی هم به وجود می‌آورد به طوری که با جایگزینی حرفی به جای حرف دیگر مفاهیمی به آن افزوده می‌شود.



## منابع

۱. قرآن
۲. ابن عاشور، محمد الطاهر. (بی‌تا). *التحریر والتنوير*، نرم افزار مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم انسانی.
۳. ابن هشام الانصاری، جمال‌الدین، (۱۳۷۸ ش)، *مغنی اللیب عن کتب الاعراب*، حقه و علق علیه الدكتور مازن المبارک و محمدعلی حمدالله، تهران، مؤسسه الصادق.
۴. أنیس، ابراهیم. (۱۳۷۴). *آواشناسی زبان عربی*. مترجمان؛ ابوالفضل علامی و صفر سپیدرو، واحد مطالعات و تحقیقات اسلامی سازمان اوقاف و امورخیریه، انتشارات اسوه.
۵. تفتازانی، سعدالدین (۱۳۸۸)، *مختصر المعانی*، چاپ نهم، مؤسسه دارالفکر، قم.
۶. التیمی، صبیح. (۲۰۰۳). *دراسات لغویة فی تراثنا القديم* (صوت، صرف، نحو، دلالة، معاجم، مناہج بحث). عمان. دار مجدلاوی
۷. جرجانی، عبدالقاهر. (۲۰۰۵)، *اسرار البلاغة*، تحقیق؛ محمد الاسکندرانی، بیروت، دارالکتاب العربی.
۸. حسینی، سید مصطفی (۱۳۸۸)، *چرا قرآن را حفظ کنیم*، فصلنامه تخصصی قرآن و عترت، سال اول، شماره دو، صص: ۷۷-۸۳
۹. رهنما، زین العابدین (۱۳۴۶)، *ترجمه و تفسیر رهنما*، ج ۳، انتشارات کیهان، تهران.
۱۰. سامرائی، ابراهیم. (۱۳۷۶). *زبان‌شناسی تطبیقی*. مترجم؛ سید حسین سیدی. مشهد. موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی.
۱۱. سیوطی، جلال‌الدین. (۱۹۵۸). *المزهر فی علوم اللغة*. تحقیق؛ محمد ابوالفضل ابراهیم و آخرون، القاهرة.
۱۲. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۹). *بیان*، چاپ هشتم، تهران، انتشارات فردوس
۱۳. الشنقیطی، محمد الامین. (۱۹۹۵). *أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن*. بیروت. دارالفکر.
۱۴. طباطبایی، سیدمحمد حسین، (بی‌تا). *تفسیر المیزان*، سایت: <http://www.tebyan.net>

۱۵. ظبيان، نشأه محمدرضا. (۱۹۹۷). *علوم اللغة العربية في الآيات والمعجزات* (علم اصوات اللسان العربي). بيروت. دار ابن حزم.
۱۶. عبدالتواب، رمضان. (۱۳۶۷). *مباحثی در فقه اللغة و زبانشناسی*. مترجم؛ حمیدرضا شیخی. مشهد. معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۱۷. عبدالرسول سلمان، مازن (بی تا)، *التضمین النحوی و توجیهاته فی القرآن الکریم*، کلیه التریبه الأساسیه، جامعه دیاللی.
۱۸. عفیفی، احمد (۱۹۹۶). *ظاهرة التخفيف في النحو العربي*، ط ۱، القايره. الدار المصریه اللبنائیة.
۱۹. عکبری، ابوالبقاء ایوب بن موسی (۱۴۱۹)، *الکلیات*، چاپ دوم، بیروت، موسسه الرساله
۲۰. غلام نبی، انجب (۱۹۸۹). *الاعلال والابدال والادغام فی ضوء القراءات القرانیة واللہجات العربیة*. مکة، رساله مقدمه لنیل درجه دکوتوراه الفلسفه فی اللغة العربیة، کلیه التریبه للبنات.
۲۱. فاضل، محمد ندیم (۱۴۲۶)؛ *التضمین النحوی فی القرآن الکریم*، مدینه منوره، مکتبه دار الزمان للنشر والتوزیع
۲۲. مرینی، محمد. (۲۰۱۳). *تحلیل لغوی اسلوبی لسوره مریم*، المملکه المغربیه، جامعه محمد الاول، حولیات الآداب والعلوم الاجتماعیه، الحولیة الرابعه والثلاثون.
۲۳. میدانی، عبدالرحمان، (۱۴۱۶)، *البلاغه العربیة أسسها و علومها و فنونها*، چاپ اول، دمشق، بیروت: دارالشامیه - دارالقلم.
۲۴. هویدا، علیرضا (۱۳۷۸). *آمار و روش های کمی در کتابداری و اطلاع رسانی*. تهران، سلسله انتشارات سمت، شماره ۳۳۵؛ مجموعه کتابداری، شماره ۹.
۲۵. یاقوت، سلیمان. (۱۹۹۵). *علم الجمال اللغوی المعانی، البیان، البدیع*. الاسکندریه، دار المعرفه الجامعیة.